



تنها راه سعادت عمل به واجبات و پرهیز از محرمات

آنچه در پی می آید گفتگویی است که با حضرت آیت الله مصباح یزدی در باره مقام ومنزلت حضرت آیت الله بهجت و خاطراتشان از دوران تلمذ در محضر ایشان انجام گرفته است. باتشکر از دفتر آیت الله بهجت که این گفت و گو را در سالگرد بزرگداشت این عالم فرزانه در اختیار کیهان قرار دادند، با هم آن را از نظر می گذرانیم.

گفت و گو با آیت الله مصباح یزدی درباره آیت الله بهجت: تنها راه سعادت عمل به واجبات و پرهیز از محرمات

آنچه در پی می آید گفتگویی است که با حضرت آیت الله مصباح یزدی در باره مقام ومنزلت حضرت آیت الله بهجت و خاطراتشان از دوران تلمذ در محضر ایشان انجام گرفته است. باتشکر از دفتر آیت الله بهجت که این گفت و گو را در سالگرد بزرگداشت این عالم فرزانه در اختیار کیهان قرار دادند، با هم آن را از نظر می گذرانیم.

س) اجازه بدهید سؤال را از اینجا مطرح کنیم که اولین باری که نام مبارک حضرت آیه الله بهجت (قدس سره) به گوش مبارکتان خورد و اولین باری که آن چهره ملکوتی را شما نگاه کردید و دیدید به یاد دارید چه سالی بود، چه تاریخی بود، در چه مکانی بود؟ اگر از این زاویه وارد زندگی این مرد ملکوتی بشوید خیلی ممنون می شویم.

ج) بنده در سال 1332 در مدرسه حجتیه حجره ای داشتم و مرحوم آیه الله بهجت (رضوان الله علیه) مجاور مدرسه حجتیه منزلی داشتند و بطور طبیعی هر روز چند مرتبه ایشان را ما در رفت و آمد زیارت می کردیم، مخصوصاً صبح ها که مشرف می شدند حرم، گاهی ما هم توفیق داشتیم در بین راه، برگشتن و در حرم زیارت می کردیم یک قیافه نورانی ملکوتی و یک احساس هم علاقه قلبی و هم احساس کوچکی در مقابل عظمت آن روحی که در آن بدن تجلی داشت داشتیم منتها مبهم، هم به یک سلام و علیکی که در بین راه می کردیم و اظهار ارادت و ایشان هم یک بزرگواری می فرمود.

بعدها از دوستان درباره ایشان چیزهایی شنیدیم که هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ مسائل معنوی و اخلاقی ایشان امتیازات زیادی دارند و ما هم به طور اجمال به گوشمان می خورد گاهی و تا اینکه این شنیده ها هم باعث این شد که بیشتر علاقه مند بشویم که به نحوی از حضور ایشان استفاده کنیم اگر لایق باشیم.

بعدش یکی دو سال بعد بود همان منزل ایشان منتقل شد به گذر عابدین، اینجا یک منزلی اجازه کرده بودند دو تا اتاقی داشت و آقا زاده هایشان هم هنوز کوچک بودند، به جالب بود که یک اتاق نسبتاً بزرگی بود وسطش پرده ای کشیده بودند، ما که گاهی اجازه می گرفتیم برویم خدمتشان شرفیاب بشویم ما یک طرف پرده می نشستیم آن طرف پرده خودشان و خانواده شان، یعنی در واقع یک اتاق بود که ایشان در آن زندگی می کردند، هم اتاق زندگی شان با همسر و بچه هایشان بود و یک طرفش هم اتاق پذیرایی شان بود. از آن دوران چیزی که من بخصوص توجهم را جلب می کرد یعنی سؤالی برایم ایجاد می کرد و جوابش را بلد نبودم ایشان خیلی ذکر یا ستار زیاد می گفتند و این سؤال برای من بود که آخر این همه اسماء الهی چطور ایشان این اسم را زیاد به کار می برد.

بعدها یک جوابی حدس زدم ولی هیچ وقت نه جرأت می کردم و نه ابهت ایشان اجازه می داد مثلاً غیر از موقع درس کم اتفاق می افتاد ما جرأت به خودمان بدهیم که چیزی سؤال کنیم. بعدها همچنین به ذهنم آمد یک قرآنی هم بود که ایشان از اینکه اطلاع داشته باشند از اطراف و محیط و اینها خسته می شوند، چون چیزهایی را می دیدند که ماها نمی دیدیم، چیزهایی را می شنیدند که ماها نمی شنیدیم و برای اینکه هم این ارتباطات قطع بشود و کمتر توجه به اینها جلب بشود یا ستار می گفتند که خدای متعال اینها را پرده ای بیندازد و نبینند.

یک چنین جوابی بعدها برای این سؤال پیدا کردیم ولی هیچ وقت من نپرسیدم و سال ها همین حالت محفوظ بود یعنی ذکر یا ستار را ایشان زیاد می گفتند. معمولاً ایشان روزهای تعطیلی یک ساعتی را اجازه می فرمودند روزهای پنجشنبه غالباً می رفتیم آنجا می نشستیم و ایشان هرچه صلاح می دانستند می گفتند، غالباً هم یا یک حدیثی می خواندند یا یک داستانی نقل می کردند، داستانی که نکته آموزنده ای داشته باشد به اندازه فهم ما بچه گانه، بیشتر از این ما لیاقت نداشتیم، قصه ای می گفتند داستانی از یک استادی یا عالمی، تا اینکه علاقه مند شدیم از معلومات فقهی ایشان هم استفاده کنیم، چند نفر بودیم از دوستان که غالباً یک نوع عطش معنوی در ما مشترک بود.

خدمت ایشان رسیدیم و درخواست کردیم که درس فقهی شروع بفرمایند و ما استفاده کنیم، ایشان هم بزرگواری فرمودند و قبول کردند و در یکی از حجرات مدرسه فیضیه این درس را ما شروع کردیم و بعد از درس مرحوم آیه الله بروجردی (رض) که ایشان مقید بودند همیشه درس ایشان شرکت کنند بعد از درس تشریف می بردند مدرسه فیضیه و ما هم چند نفری بودیم آنجا در خدمتشان کتاب طهارت را شروع کردیم.

گاهی اتفاق می افتاد که صاحب حجره نبود حالا مسافرتی رفته بود یا بیماری چیزی داشت، ایشان در یکی از صقه های حجره همان جا کنار مدرسه می نشستند و ما هم روی زمین دور ایشان می نشستیم و درس خارج فقه به این صورت برگزار می شد.

س) شما که در درس فقه این مرد ملکوتی بودید به نظرتان آیا بعد عرفانی ایشان بعد فقهی ایشان را تحت الشعاع قرار نداده بود؟ اگر نظر خاصی در رابطه با درس فقه ایشان دارید بفرمایید.

ج) من باید عرض بکنم که ایشان احتراز داشتند از اینکه به عنوان غیر از فقاهاً اصلاً شناخته بشوند و در مسائل علمی عرفانی و بحثهای نظری و اینها که هیچ اصلاً اظهاری نمی کردند. مطلبی هم که دلالت داشته باشد بر اینکه خود ایشان یک کمال معنوی دارند

چيزي مي دانند كشف مي كنند از گذشته از حال از آینده، جدّاً خودداري مي كردند و كتمان مي كردند. آن سال هايي كه آن وقت ها ما خدمتشان مي رسيديم كاملاً محسوس بود كه ايشان سعي دارند هيچ امر غيرعادي كه از همه علما انتظار مي رود از ايشان انتظار نرود و ايشان به عنوان ديگري شناخته نشوند.

هيچ امري كه دلالت داشته باشد بر يك جهت غيرعادي براي ايشان، ابراز نمي كردند، خيلي اشارات بعيدي از كلام هایشان مي شد استفاده كرد. يك چيزهايي ما خودمان حدس مي زدیم اما هيچ ابرازي از طرف خود ايشان نمي شد.

مطالبی هم اگر احياناً به عنوان مطالب اخلاقي مي فرمودند خيلي مطالبی بود كه ظاهرش مثلاً يك آيه اي مي خواندند، روايتي يا حديثي يا داستاني نقل مي كردند در همين حدّ، بعد طوري برخورد مي كردند با ما كه اصلاً ما جرأت نمي كرديم، حالا شايد هم از بي لياقتي بنده بود مثلاً يك سؤال به قول شما عرفاني از ايشان بكنيم و اگر هم اتفاقاً يك وقتي فرصتي مي شد يك چيزي عرض مي كرديم ايشان يك جوري جواب مي دادند كه كآته يك كلياتي بيان مي كردند تا معلوم نشود كه با خود ايشان ارتباط دارد، ولي ما درباره چيزهايي كه شنیده بوديم از دوستانى كه در نجف داشتند و بزرگان ديگر، قلباً مي دانستيم كه ايشان مقاماتي دارند اما از خود ايشان هيچ چيزي شاهد نداشتيم و اين جريان بود تا اين سال هاي اخير يك چيزهايي از ايشان ظاهر شد گويما مأموريتي داشتند كه اظهار كنند والا در آن سال هاي قبلي كه مربوط به بيش از پنجاه سال قبل است هيچ اظهاري نمي كردند و اباء داشتند از اينكه عنوان ديگري غير از فقيه به ايشان اطلاق بشود.

بله اين جريان ادامه داشت تا ما يك درس فقهي شروعي كرديم و عرض كردم كتاب طهارت را ما در طول چند سال خدمت ايشان خوانديم، يك تحولاتي بعدها در زندگي شان پيدا شد و از آن خانه منتقل شدند به يك خانه اي در طرف هاي خيابان آذر و بازار آنجا و بعد از آن ايشان دعوت شدند براي ... بعد منزلشان همين منزلي كه تا اواخر بودند اينجا را خريدند و منزل خيلي كوچك و محقري بود و ما درسشان را در اين منزل برگزار كرديم يعني خود ايشان اجازه فرمودند و براي درس مي رفتيم منزلشان.

همچنين اجازه مي گرفتيم براي نماز مغرب و عشاء وما در همان جا مي ماندیم و به ايشان اقتدا مي كرديم. بعدها فرمودند كه شايد عين عبارتشان يادم نيست اشاره اي كردند كه يك مسجدي اينجا بناست مثلاً ما در آن نماز بخوانيم و ديگر در منزل نياييد. معني اش اين بود كه ايشان امامت مسجد فاطميه را قبول فرمودند بعد از فوت مرحوم آقاشيخ عبدالنبي اراكي (رض) و ديگر تقريباً برنامه ثابتي شد كه درس ما در منزلشان بود و براي نماز هم مي رفتيم مسجد فاطميه.

س) چند سال پيش در يكي از فرمايشاتان فرموده بوديد كه آن روزها در بين درس حضرت آيه الله بهجت به بعضي از حكايات يا بعضي از مطالبی در خصوص امامت اشاره اي داشتند كه ما امروز فهميديم كه چگونه به درد مي خورد، به نظر حضرتعالی در اين وضعيتي كه چند سال شايد دو دهه ما درگيرش بوديم حضرتعالی بعنوان طلایه دار اين حركت حركت مي كرديد نقش آن نكاتي را كه ايشان در آن مقطع مطرح مي كردند چگونه مي بينيد ؟

ج) ما پيش از درس مقید بوديم زودتر برويم پيش از وقت درس بلکه از ارشادات معنوي ايشان به يك نحوي استفاده كنيم، ايشان هم تشریف مي آوردند پيش از وقت درس، گاهي يكي دو نفر بوديم كه پيش از درس و به طور متفرّق مطالبی همان طور كه عرض كردم گاهي حديثي مي خواندند گاهي داستاني نقل مي كردند از اساتيد و بزرگان ديگران، ابتدا ما فكر مي كرديم انتخاب اين حديث يا داستان اتفاقي است.

بعدها با دوستان صحبت كرديم گفتيم كه بيان اين حديث ها و يا داستان ها مثل اينكه جهت دار است، آن دوست ما گفت كه اتفاقاً من حس مي كنم كه ايشان وقتي يك مطلبی را نقل مي كنند مثل اينكه من را مخاطب قرار مي دهند، به جهتي مربوط به من دارند مي گویند منتها به زبان يك حديث يا داستان، فرض كنيد من اگر يك لغزشي كردم و كس ديگري هم نمي داند حالا در خانه مربوط به خانواده ام و يا مربوط به ديگري ايشان يك داستاني نقل مي كردند يا حديثي مي گفتند كه تنبیهی بر آن جهت و اشاره اي داشت مثلاً يك چنين اشتباهي كرديد شما كار بدی كرديد مثلاً و راهنمايي بود كه چه كار كنيد.

اين زياد اتفاق مي افتاد كه وقتي داستان نقل مي كردند يك نگاه خاصي هم به طرف مي كردند، بعدها ديگر كم كم ما باور كرديم كه اينها جهت دار است همين جوري و به طور اتفاقي چيزي نقل نمي كنند. از جمله گاهي مطالبی را مي فرمودند كه ناظر به جهات اجتماعي و سياسي و اينها بود و آن وقت ها هم مصادف شده بود با اوایل جريان نهضت روحانيت و حمله كماندوهاي شاه به مدرسه فيضيه و گاهي مطالبی مي فرمودند ارتباط پيدا مي كرد با اين مسائل و گاهي هم همين طوري كه شما اشاره فرموديد به مسائل ولايت و خلافت اميرالمؤمنين (ع) و مسائل شيعه و يك سري مطالبی را بيان مي فرمودند.

من خودم گاهي تعجب مي كردم كه آقا مثلاً ما كه سني نيستيم كه اين مطالب را براي ما بيان مي كنيد، كسي درباره آن شك ندارد ، ته دلم اين جور

مي گفت و نمي فهميدم سرّ اينكه ايشان اين قدرروي اين مطالب تكيه مي كنند چيست. بعدها در اين دهه هاي اخير کاربرد آن فرمايشات ايشان برايمان روشن شد، مثلاً گاهي مي فرمودند كه خوب است اگر يك وقت با برادران اهل تسنّن ارتباط پيدا كرديد اين جوري بحث كنيد، يادم هست(حالا اين مطلب شايد بيش از چهل سال قبل است ما درس فقه نزد ايشان مي خوانديم ،بحث طهارت كه تمام شد مكاسب و خيارات را هم ما خدمت ايشان خوانديم، مي فرمودند كه شما وقتي با اهل تسنّن مواجه شديد نياييد بحث خلافت اميرالمؤمنين را مطرح كنيد، بحث را از اينجا شروع كنيد بگويد كه همه اهل تسنّن در مسائل فقهي به چهار نفر مراجعه مي كنند ابوحنيفه و شافعي و مالك و ابن حنبل واينها يا مستقيماً شاگرد امام صادق بودند مثل ابوحنيفه و يا مع الواسطه شاگرد بودند و هر کدامشان درباره امام صادق بيانات جالبي دارند درباره اعتراف به فقاها و اعلميت ايشان و مارأيت أفقه من جعفر بن محمد و از اين جور تعبيرها. شماها مي گوييد از اين شاگردهاي امام صادق تقليد مي كنيد. در واقع، وقتي از اين شاگردها تقليد جايز باشد از استادي كه خود اين شاگردها به فضل او اعتراف كردند تقليد نمي شود كرد؟! اين چه منطقي است، ما از استاد اينها داريم تقليد مي

کنیم ما شیعه ها کارمان این است که از امام صادق تقلید می کنیم، شما از ابوحنیفه تقلید می کنید از شافعی، بسیار خوب چرا اجازه نمی دهید ما از امام صادق تقلید کنیم. آنها که همه شان اعتراف دارند که امام صادق افقه بوده و هیچ کسی نمی تواند این را رد بکند این منشأ این می شود که آنهایی که اهل انصاف باشند و واقعاً غرضی در کارشان نباشد تصدیق کنند که بله می شود این کار را کرد کمابینه شیخ شلتوت این کار را کرد و عمل به فقه شیعه را جایز دانست بلکه بعضی قوانین مصر در آن زمان بر اساس فقه شیعه تنظیم شد مثل مسأله طلاق، اهل تستن سه طلاقه در یک مجلس جایز می دانند آنها بر طبق قانون شیعه آمدند طلاق را گفتند باید در سه مجلس انجام بگیرد.

فرمودند از این منطق وارد بشوید که ما شیعیان از استاد این امام های شما تقلید می کنیم تا آنها منطقاً هیچ دلیلی بر ردّ مذهب ما نداشته باشند ناچار باشند بپذیرند که کار صحیحی می کنید، وقتی این کار صحیح شد و مذهب شیعه به عنوان یک مذهب رسمی شناخته شد آن وقت مطالعه کتابهای ما برای آنها آزاد می شود، اگر این کار بشود بسیار ما پیشرفت می کنیم و الان مانعی که هست و آن این است که کتاب های ما را مطالعه نمی کنند، وقتی این کتاب ها مطالعه شد کم کم به حقانیت مذهب ما پی می برند و اقلّ این دشمنی ها دیگر برداشته می شود، خلاصه ایشان پیش از درس گاهی از این جور مطالب می فرمود، امروز ملاحظه می فرمایید بعد از پنجاه سال که از این جریان گذشته، من هنوز راهی بهتر از این برای ارتباط با اهل تسنن پیدا نکردم، این یک کار خیلی ساده ای است، هر راه دیگری آدم وارد بشود دست انداز دارد، حبّ و بغض ها و بدبینی ها تحریک می شود مادر این راه نه، راه خیلی ساده ای و هیچ عکس العمل بدی ندارد هیچ تنشی ایجاد نمی کند و باعث ارتباط بیشتر و تدریجاً راهی می شود برای اثبات حقانیت مذهب شیعه، این یکی از راهکارهای کلّی بود که ما از ایشان یاد گرفتیم ولی همچنان این سؤال برایشان باقی بود که ایشان گاهی دلیل می آوردند که واقعاً حق با علی بوده و چند تا از این داستانها مثلاً از شرح ابن ابی الحدید و نهج البلاغه نقل می کردند که در کتابهای خود آنها است جاهای دیگر هست، ما می گفتیم آخر ما که شکی نداریم برای چه اینها را برای ما بیان می کنند؟!

اماحالا متوجه می شویم که ایشان پیش بینی می کرد که یک روزی این مسائل مورد نیاز خواهد شد و کسانی در ایران تشکیک می کنند فرض کنید من کنت مولا فهدا علی مولا، فکر می کرد این معنایش مولا یعنی دوست او هستند، ایشان آن وقت نقل می کرد که این معنا ندارد که در یک چنین حادثه ای پیامبر علی را بلند کند و بگوید من دوست او هستم، این همه تشریفات و مقدمات و چیزی که در غیر اتفاق افتاد فقط برای این بود که پیغمبر بفرمایند او را دوست دارم شما هم دوستش داشته باشید به عنوان یک امر عادی؟ حالا ما می فهمیم که اینها مورد حاجت هست و ایشان پنجاه سال پیشتر کأنه امروز را می دید و به ما توجه می داد که روی اینها کار بکنیم.

س) مستحضر هستید آن سلسله نورانی که از مرحوم جودا شروع می شود و ملاحسین قلی همدانی و سیداحمد کربلایی و قبلش هم شیخ علی شوشتری گرچه یک عرفان منزوی مطرح می شود اما وقتی در عمقش نگاه می کنیم می بینیم که یک عرفان ستیز و یک تقوای ستیز هم در آن هست کما اینکه در همان دستورالعمل ملاحسین قلی همدانی ایشان فریاد از تسلط کفار بر بلاد و حاکمیت دهریون و مادیون دارند و همان نکاتی که الان حضرتعالی به آن اشاره فرمودید تا شاگردانی مانند سیدعبدالحسین لاری و بافقی که از مکتب سیداحمد کربلایی برمی خیزند، این سلسله نورانی خودشان در مقاطع حساس وارد عرصه سیاست شدند حتی در دستورالعمل های اخلاقی شان بیان کردند، یک جا جمله ای از حضرتعالی هست و بسیار جمله زیبایی است و دوست داریم این را بشکافیم که چگونه از نظر این مکتبی که علامه طباطبایی و بعد آقای بهجت ادامه دهنده همان هستند حضرتعالی فرمودید که بزرگترین مشوّق بنده لااقل در پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی ایشان بودند، دوست داشتیم در این خصوص بیشتر توضیح دهید.

ج) همان طور که اشاره کردم در موقعی که نهضت حضرت امام (رض) و نهضت روحانیت شروع شد و داستان مدرسه فیضیه و حمله کماندوها به مدرسه فیضیه در حضور مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی (رض) طلبه ها مورد حمله واقع شدند بعضی ها را از بالای پشت بام مدرسه فیضیه پرت کردند در رودخانه در مدرسه، مرحوم آقای بهجت ضمن اظهار حساسیت و تأسف نسبت به این مسائل اصرار می کردند که سعی کنید این حوادث را ضبط کنید بنویسید و ممکن است اینها چندی بگذرد فراموش بشود یا تحریف بشود و مؤکداً اصرار می کردند که نگذارید اینها فراموش بشود و خود ایشان هم در مقام محکوم کردن اینجور کارها و زشتی و عظمت گناه و فجایعی که انجام می گرفت به صورت های مختلف یک نوع مسئولیتی برای خودشان می دانستند که اینها را زنده نگه دارند. و همین که ایشان اصرار می کردند به هر حال ما هم روی علاقه ای که داشتیم و می دانستیم ایشان بی جهت به یک چیزی تأکید نمی کنند از همان وقت ها به فکر این افتادیم که این مسائل را دنبال کنیم چون بالاخره وقتی آدم بخواهد قضایایی را ثبت بکند و یادداشت بکند، باید اطلاعات دقیق داشته باشد، ناچار باید حضور داشته باشد بپرسد تحقیق کند تا دقیقاً ثابت بشود یعنی واقعیت آن طور که هست ثبت بشود و جلوگیری بشود از تحریف ها.

روز به روز وقتی جریانات مبارزات داغتر می شد و مزاحمتی که برای روحانیون و منبری ها و زندان و تبعید و اینها پیش می آمد به این مناسبت ها ایشان هم اشاراتی می فرمودند یا اشاره ای که مثلاً چه باید کرد، گاهی حرفهای خیلی ساده ایشان می توانست فتح بابی باشد برای یک نوع فعالیت و بعضی از دوستانی که در درس ایشان شرکت می کردند بخاطر همین تأکیدات ایشان رفتند سراغ فعالیت های اجتماعی و سیاسی، بخصوص در بخش کارهای تبلیغاتی و فرهنگی، یعنی مبارزاتی که از آن زمان شروع شد به رهبری حضرت امام و سایر مراجع یک بعدش ضعیف بود و آن بعد تبلیغاتی و فرهنگی اش بود و اتفاقاً ایشان روی این بعد از مبارزات تکیه می کردند، ما را سوق می دادند به اینکه این جهتش را جبران کنید تقویت کنید و همین باعث شد که ما در این فعالیت ها در حدّ توان و بضاعت خودمان شرکت کنیم و بخصوص به بعد تبلیغاتی و فرهنگی اش اهمیت بدهیم.

اینکه من عرض کردم محرّک من در شروع این فعالیت ها همین جهت بود که ایشان تأکید می کردند برای تقویت بعد فرهنگی و تبلیغاتی مبارزه، ما هم روی حسن ظنی که به فرمایشات ایشان داشتیم این را یک وظیفه مؤکدی برای خودمان می دانستیم و در

حدّی که از عهده ما برمی آمد دنبال می کردیم.

س) حضرت تعالی که در مجلس خبرگان تشریف داشتید نقل است که یک مرتبه حضرت امام مجلس خبرگان را به حضور در درس اخلاق آیه الله بهجت دعوت کردند. اگر خاطره ای در این خصوص دارید بفرمایید.

ج) آنچه من نظرم هست این است که مرحوم آیه الله مشکینی (رض) که رئیس مجلس خبرگان بودند نقل می فرمودند که ما خدمت حضرت امام شاید هم گفتند بارها برای مسائل اخلاقی و اینها مطرح کردیم و گفتیم به کی مراجعه کنیم در این گونه مسائل و ایشان می فرمودند به آقای بهجت مراجعه کنید، عرض می کردیم ایشان نمی پذیرند اباء دارند از اینکه مثلاً به این عنوان شناخته بشوند و مطرح بشوند و اینها، امام می فرمودند که باز می فرمودند به ایشان مراجعه کنید اصرار کنید.

مرحوم امام کس دیگری را به این عنوان معرفی نکردند. بنده هم از مرحوم آقا مصطفی (ره) شنیدم که می گفتند که حضرت امام نظر خاصی به آقای بهجت دارند و گاهی برای بعضی حاجات و مشکلاتشان به ایشان ارجاع می دادند، حالا نمی دانم ذکر این مطلب چه اندازه بجاست، جناب آقای مسعودی که تولیت آستانه حضرت معصومه (س) را داشتند ایشان بخاطر اینکه اهل خمین بودند و به منزل امام، زیاد رفت و آمد داشتند نقل می کردند که بارها اتفاق افتاد مشکلی برای امام پیش آمد یا بیماری سختی مثلاً بستگانشان داشتند، ایشان مرا می فرستادند پیش آقای بهجت که برو بین آقای بهجت چه می گویند و مکرراً اتفاق افتاد که ایشان می فرمودند بروید قربانی کنید گاهی یکی گاهی دو تا گوسفند قربانی کنید و من بلافاصله به دستور آقای بهجت وبا پیشنهاد حضرت امام می آمدم پیش فلان قصابی و گوسفند می گرفتم.

مرحوم آقامصطفی راجع به مقامات معنوی ایشان نقل می کردند، بنده هم بلاواسطه از خود آقامصطفی شنیدم که می فرمودند امام معتقدند آقای بهجت خیلی مقامات عالیّه معنوی دارند و حتی در ذهنم هست که این تعبیر را کردند که ایشان موت اختیاری دارد، این را مرحوم آقامصطفی از امام درباره آقای بهجت نقل می کرد. همچنین این داستان را افراد موثق نقل کردند. حالا یادم نیست آقامصطفی نقل کردند یا کس دیگری که یک وقتی امام متوجه شده بودند که آقای بهجت از لحاظ مسائل مادی در تنگنا هستند، آن موقع مرحوم امام با مرحوم آقای بروجردی رابطه خیلی نزدیکی داشتند. مرحوم آقای بروجردی تازه به قم تشریف آورده بودند و حضرت امام یکی از عناصر اصلی در تثبیت مرجعیت ایشان و اقامت ایشان در قم بودند.

ایشان از آقای بروجردی یک هدیه ای را برای آقای بهجت گرفته بودند. وقتی آورده بودند، آقای بهجت قبول نکردند و ایشان هم خیلی نگران شده بودند که حالا من از آقای بروجردی به عنوان اجبار کمک گرفتم بروم پس بدهم زشت است سوء تفاهم می شود چه کارش بکنم.

بالاخره یک راهی به نظرشان رسیده بود که ایشان از مال خودشان به آقای بهجت تقدیم کنند و آن را خودشان بردارند آن را که از آقای بروجردی گرفته بودند، حالا من نمی دانم به چه صورتی این راه را انتخاب کرده بودند، بالاخره آقای بهجت هدیه از شخص امام را از مال شخصی شان قبول کرده بودند اما اینکه از وجوهات بود و از مرحوم آقای بروجردی گرفته بودند ایشان این را نپذیرفتند، این نقلی است از آن وقت.

س) اشاره ای فرمودید به اینکه کرامت واقعی مرحوم آیه الله بهجت در حقیقت همان منظومه فکری و نظام فکری بود که بر اساس آن، رسالت و تکلیف خودش را تعریف کرده بود، اگر بخواهیم این را برای نسل کنونی باز کنیم و یا تدوین کنیم باید روی چه مؤلفه هایی انگشت بگذاریم در زندگی این بزرگمرد، چون حضرت تعالی آن بعد کثوم بودن ایشان را مطرح کردید و فرمودید که اصلاً به غیر از این چند سال اخیر ایشان روی این مسأله مطرح نشده بود، کدام یک از ویژگیهای ایشان را ما باید در بین نسل جوان تبلیغ کنیم و خود ما هم روی آن تأسی کنیم؟

ج) بنده خیال می کنم چیزی که در زندگی ایشان کاملاً بین بود و هر کس اندکی با ایشان معاشرت پیدا می کرد یا از فرمایشات ایشان استفاده می کرد متوجه می شد این بود که ایشان تمام سخنانشان و رفتارشان روی یک محور متمرکز بود و آن اینکه تقرب به خدای متعال یا کمال حقیقی برای انسان جز در سایه اطاعت خدا و عمل به دستورات شریعت حاصل نمی شود.

تکیه کلام ایشان انجام واجبات و ترک محرمات بود. هر که از ایشان می پرسید چه باید بکنیم چه دستور اخلاقی شما توصیه می کنید محورش همین بود انجام واجبات ترک محرمات، تکیه کلام ایشان در تمام مدتی که ما خدمت ایشان

می رسیدیم و گاهی صحبت از مسائل اخلاقی و معنوی می شد، مسلمات شریعت بود، این مطلب را بارها تکیه می کردند که اگر ما آنچه از شریعت می دانیم عمل کنیم خدا آنچه لازم باشد به ما خواهد فهماند، لزومی ندارد که بگردیم دنبال یک چیزهایی که خیلی مجهول هست و یک اسراری هست کسانی می دانند هیچ کس نمی داند، می فرمودند هرچه در شریعت بیشتر روی آن تأکید شده، آیات قرآن و روایات، بیشتر به آن تأکید کرده دلیل آن است که آن راه، راه تقرب به خدا و مهمتر و مؤثرتر است.

ما برای اهمیت رفتارهایمان باید ببینیم خدا و پیغمبر به چه مطلبی بیشتر اهمیت دادند، این باورکردنی نیست که یک راهی برای تقرب به خدا باشد و آن را خدا اختصاص داده باشد به یک اشخاص خاصی بصورت یک سری نزد یک کسی باشد خدای متعال از همه بیشتر علاقه دارد که مردم به او نزدیک بشوند، اصل دستگاه نبوت و انبیاء و ائمه را برای این قرار داده که هرچه بیشتر مردم او را بشناسند و به او نزدیک بشوند به او راه پیدا کنند، آن وقت چطور ممکن است آنکه مهمترین راه است آن را مخفی کند از مردم، این معقول نیست.

حتماً آن چیزهایی که در شرع بیشتر به آن اهمیت داده شده آنها مقربیتش بیشتر است، آن چیزهایی که بیشتر نهي شده و تأکید شده معلوم می شود که آنها خیلی انسان را از خدا دور می کند تکیه کلام ایشان اینها بود، اما در بین مقوله های دینی و عبادی چیزهایی که ایشان خیلی به آنها اهمیت می دادند اصل نماز و توسل به اولیاء خدا مخصوصاً توسل به سید الشهداء و وجود مقدس ولی عصر ارواحنا فداه اینها را به صورت های مختلف تأکید می کردند.

اما اینکه يك رمز و راز خاصي باشد و به صورت سري بايد به يك كسي بيان كرد، ايشان نه تنها چنين كاري نمي كردند كه نفي مي كردند، به هر صورت استدلال مي كردند كه چنين چيزي نيست و اين براي اين است كه ما دنبال اين مي گرديم كه براي نزديك شدن به خدا يك راه کوتاه ميانبري پيدا كنيم كه با خواسته هايمان بسازد، دلمان مي خواهد دلخواه خودمان عمل كنيم يك ذكرى هم بگويم كه اين ما را به خدا نزديك كند، اين مال تنبلي ماست والا راه همان است كه خودش فرموده.

گاهي مي فرمودند اگر آدم به همان چيزهايي كه مي داند وبه مسلمات شرع عمل كند اگر لازم بشود در يك موقعيتي يك كاري انجام بدهد خدا از هر راهي باشد از راه يك انساني، يك عالمي، جاهلي يا بچه اي حتي اتفاقي قضيه اي راه را به او نشان مي دهد. فرض كنيد آدم در كوچه دارد مي رود مي بيند كاغذ افتاده مچاله شده براي اينكه اسم خدا در آن باشد برمي دارد وقتي مي خواهد ببيند كه اين چيست، مي بيند آن چيزي را كه به درد او مي خورد خدای متعال در همان كاغذ مچاله شده براي او مهيا فرموده، گاهي ممكن است آدم از يك كسي اتفاقاً يك حرفي بشنود او دارد براي خودش حرف مي زند اما آن راهي باشد كه خدا از همان راه به آدم نشان مي دهد كه چه كار بايد بكند.

ايشان داستاني در همان وقت هايي كه ما مي رفتيم خدمت ايشان، نقل كردند كه هم سبك تربيت ايشان را نشان مي دهد و هم اين نکته اي كه اشاره كردم خدای متعال از چه راهي آدم را راهنمايي مي كند روشن مي شود. منزل ايشان در انتهاي بن بستي بود كه يك طرفش منزل ايشان بود و يك طرف منزل يك شخصي بود كه همسايه نزديكشان بود. دو سه تا بچه كوچك بودند از آن منزل مي آمدند و

مي نشستند كنارمنزل و در واقع اين زاويه مشترك بين منزل آقاي بهجت و منزل همسايه بود.

بچه ها مي نشستند آنجا روي سكو بازي مي كردند، يك روز ما رفتيم درس ايشان با يك حالت بشاشي فرمودند كه من امروز يك چيزي از اين بچه ها ياد گرفتم، تقريباً حاصلش را من به زبان خودم عرض مي كنم عين عبارت هاي ايشان يادم نيست اما مضمونش اين بود ما تعجب كرديم آقاي بهجت از يك بچه اي كه بازي مي كردند سر كوچه چي ياد گرفته. فرمودند من اينجا نشسته بودم داشتم مطالعه مي كردم يك فقيري آمد درب منزل و به اين بچه ها گفت كه برو از مامانت ناني چيزي براي من بگير بياور، آن بچه گفت كه برو از مامانت بگير، اين فقير گفت كه من گرسنه هستم احتياج دارم تو برو به مامانت بگو يك چيزي به من بدهد، دوباره خيلي صريح گفت برو از مامانت بگير، دو سه مرتبه اين تكرر شد تا اين فقير بالاخرهديد كه اين بچه ها از جايشان بلند نمي شوند رفت دنبال كارش.

آنكه من ياد گرفتم اين است كه اگر ما خدا را به اندازه مامان حساب

مي كرديم به اندازه اينكه اين بچه مي فهمد كه هرچه مي خواهد از مامانش بايد بگيرد، اگر اين را ما ياد مي گرفتيم كه هرچه مي خواهيم برويم از خدا بخواهيم بار ما بسته مي شد، مشكل ما اين است كه خدا را كاره اي نمي دانيم نمي رويم سراغ او، اين را مي فرمود من از يك بچه ياد گرفتم، خوب حالا براي تعليم ما اين را

مي فرمود چرا كه مقام ايشان خيلي بالاتر از اين حرف ها بود ولي منظورم اين بود كه خدا گاهي از راه يك بچه چيزي به آدم مي آموزد اگر به آنچه ما مي دانيم عمل كنيم خدا بلد است به ما بفهماند كه چه كار بايد بكنيم.

س) برداشت ما از فرمايشات شما اين است كه آيه الله بهجت در حقيقت بنيانگذار يك مكتب جديدي نبود بلكه همان سيره و سلوك معصومين عليهم السلام را احيا كردند و در اين عصري كه عرفان هاي كاذب دارد رشد مي كند دكه ها و دكان ها دارد باز مي شود باز هم وجود مقدس آقاي بهجت به نوعي پيامي براي معضلات امروز بود.

ج) مرحوم آقاي بهجت براي خودشان كآئه يك رسالتي قائل بودند كه در مقابل خرافات و دكان داري هايي كه در اين زمينه وجود دارد و كساني به نام عرفان و مسائل اخلاقي و قطبي و مرشدي و اين حرفها دكان داري مي كنند و مردم را سرگرم مي كنند براي خودشان يك رسالتي قائل بودند كه با اينها مبارزه بكنند منتها مبارزه مثبت، يعني به جاي اينكه بگويند فلان كس دارد خطا مي كند يا فلان فرقه چنين و چنانند ايشان اين جهت را بيان مي كردند كه راه صحيح، پيروي از اهل بيت و عمل به دستورات شريعت است راه ديگري نيست.

به طور كلي ساير فرقه ها و راه ها و بدعت ها و همه اينها را نفي مي كردند به صورت مبارزه مثبت يعني با تثبيت اينكه راه فقط پيروي از اهل بيت صلوات الله عليهم اجمعين هست، ساير چيزها را نفي مي كردند و شايد اين روز را ميديدند، آن وقت ها البته فرقه تصوف و اينها بود ولي اين عرفانهاي كاذب به اين وسعت نبود اينها تازه رواج پيدا کرده هرگونه اي يك كسي يك مغازه اي باز کرده و شايد به خاطر همين ها بود كه ايشان اين مسأله را خيلي روي آن تأكيد مي كردند كه تنها عمل به دستورات شرع، انجام واجبات و ترك محرمات است كه انسان را مي تواند به سعادت برساند و از ويژگي هاي ايشان اين بود كه هميشه در فعاليت ها جنبه مثبت را تقويت مي كردند يعني به جاي اينكه يكي يكي با اين مكاتب انحرافي و خرافي مبارزه بكنند و اسم ببرند آن مكتب غلط است و فلان است، در مقابلش آن جهت مثبت را ارائه مي دادند كه اينها صحيح است و ما بايد اين جوري رفتار بكنيم.

س) حضرتعلي سالها در خدمت ايشان بوديد هم در نماز بركاتي ايشان شركت كرديد، هم دردرس و محفل انس ايشان شركت مي كرديد آيا شخصيتي مانند آقاي بهجت با آن هروله هر روزش از مسجد تا حرم بي بي و زيارت عاشورا خواندنش كه يادآور توحيد و تولي و تبيري است براي نسل هاي آينده، آيا يك چنين شخصيتي قابل تكرر هست يا نه ؟

ج) اولاً بايد اعتراف بكنم كه حضور بنده آن سالها در درس ايشان هيچ دليلي بر اينكه بنده لياقت استفاده از ايشان را داشتم نيست و خيلي متأسفم و بايد اعتراف بكنم كه علي رغم اينكه بيش از پانزده سال من مرتب در درس ايشان شركت مي كردم در امور معنوي و اينها لياقت استفاده از بهره هاي معنوي ايشان را نداشتم، در حد همين چيزهايي كه شنيدم و نمونه هايش را براي تان نقل كردم در همين حدها بود والا من اگر لياقت داشتم در ظرف اين پانزده سال اقلأ يك تكاني خورده بودم يك قدمي برداشته بودم كه متأسفانه

روز به روز بر گناهانم افزوده شده و بارم سنگین شده.

اما نسبت به معرفت مقام ایشان حقیقت این است که دهان بنده کوچک تر از این است که راجع به چنین شخصیهایی اظهار نظر بکنم که اینها در چه مقامی هستند و کسی مثل آنها هست یا نیست، آنچه من به طور کلی از آموزه های امثال مرحوم آیه الله بهجت و منابع فرمایشاتشان (آیات و روایات) استفاده کردم این است که در هیچ حالی ما حق نداریم ناامید بشویم از وجود بندگان خاص خدا و ذخائری دارد در میان بندگان که همه را معرفی نمی کند، اولیاء خدا مستور هستند، گاهی مسائلی اقتضاء می کند که بعضی هایشان شناخته بشوند به اندازه ای که مردم لیاقت استفاده دارند.

شاید اساتید مرحوم آقای بهجت و کسانی که اساتید ایشان را دیده بودند فکر می کردند بعضی از اساتید کسی مثل آنها پیدا نخواهد شد، ما هم باور نمی کردیم که آقای بهجت چنین مقاماتی را دارند یعنی به عنوان یک بچه ای که آشنا شده بودیم و ایشان را به عنوان یک آدم متدین و متعبد می دیدیم، اما معلوم شد ایشان مقاماتی دارند که به حسب حدس و گمان ما کمتر کسی به این مقامات نائل شده و خود اینکه آدم بتواند پنجاه سال این مقامات خودش را کتمان کند این چیزی شبیه معجزه است، جای این دارد که خیلی روی این تأمل بشود.

آنچه بعدها به طور یقین ثابت شد این است که ایشان از آغاز تکلیفش چیزهایی را داشته که ما بعد از هفتاد سال به آن نمی رسیم یعنی من بیش از شصت سال از تکلیف می گذرد و همیشه هم دلم می خواسته که در این راه ها پیشرفتی بکنم اما به آنجایی که ایشان روز اول تکلیفش رسیده بوده نرسیدم، به فرض اینکه آخر عمرم برسم تازه شصت سال از ایشان عقبم و حالا این تازه چیزی است که به عقل من می رسد، اختلافات مراتب اولیای خدا چیزی نیست که به این سادگی ها قابل شناختن باشد، کی مقامش بالاتر است چقدر بالاتر هست اینها اثباتش خیلی آسان نیست.

ظهور کرامات و این چیزها خیلی دلیل نمی شود، عرض کردم تا چند سال اخیر چیزی از ایشان ظاهر نمی شد اما هیچ از مقامش کم نبود، خیلی مقامات عالی داشت ولی هیچ ظهوری نداشت و نمی گذاشت کسی متوجه بشود، شاید کسان دیگری هم باشند که خدا یک چنین تفصیلاتی به آنها فرموده ما نمی شناسیم.

این که قضاوت بکنیم هیچ کس مثل ایشان نخواهد شد یا حتی الان هم وجود ندارد یک چنین ادعایی از دهان بنده خیلی بزرگ تر است، ولی می شود گفت در بین کسانی که می شناسیم لااقل در این زمان کسی به پای ایشان نمی شناسیم و خیلی بعید می دانیم به این زودی ها کسی مثل ایشان پیدا بشود.

اما به ضرس قاطع آدم بگوید نخواهد شد و یا نیست، این یک ادعایی است که از امثال بنده بر نمی آید، این کسان دیگری می خواهد که خودشان از این نمد کلاهی داشته باشند، مایی که پیاده ایم و از این دریا پایمان هم تر نشده حق نداریم در این مسائل اظهار نظر کنیم.

س) در رابطه با حفظ مسئله شریعت شما اشاره ای داشتید یک جا هم ما مطالعه ای داشتیم که ایشان حتی در ارتباط با خانواده طلاب هم وقتی چیزی را می فرستادند، آن شریعت را کاملاً مراعات می کردند کما اینکه در رابطه با شما در یک جایی که ایام مبارزه تشریف داشتید همسر خودشان را فرستادند. در این باره اگر توضیحی دارید بفرمائید.

ج) بله حدس ما و شاید بیش از حدس، یقین که ایشان نه تنها واجبات و محرمات را و مستحبات و اینها را حتی المقدور رعایت می کردند آداب شرعی و اجتناب از مکروهات را هم از نظر دور نمی داشتند و شاید بشود گفت که موردی پیش نمی آمد که عملاً بشود مستحبی را بجا آورد جایش باشد و ایشان اقدام نکنند یا مکروهی را بشود از آن اجتناب کنند و ایشان اجتناب نکنند.

نمونه های زیادی در طول سالهای زیاد اتفاق افتاده که من دیدم و همه اش یادم نیست ولی یک موردی که خیلی برای من جالب توجه بود همین نکته ای است که اشاره فرمودید. ما یک وقتی در جریانات بعضی مسائل و فعالیتهای سیاسی با دوستان تصمیم گرفته بودیم که یک مدتی متواری بشویم، از جمله آیه الله مشکینی مدتی به اردبیل تشریف بردند، بعضی دوستان دیگر جاهای مختلف رفتند، بعضی ها هم زندانی بودند که به هر حال آن ارتباطهای پنهانی این اجتماع یا این هیئت کشف شد و بالاخره با توصیه بعضی کسانی که در خود زندان بودند ما بنا گذاشتیم که چندی در قم نباشیم. چند ماهی من به اطراف یزد و رفسنجان و آنجا رفتم، آن وقت ها ما یک زندگی طلبگی ساده ای داشتیم و آنچنان هم نبود که اگر ما نباشیم، کسی رسیدگی به وضع خانواده مان نکند. بعد از چندی شاید پنج شش ماه گذشته بود از آن موقعیت، خانواده ما گفتند که یک روز همسر حضرت آیه الله بهجت منزل ما تشریف آوردند و یک کیسه برنج با مبلغی پول دادند به ما، و من تعجب کردم ایشان منزل ما را از کجا می دانستند و اینها وقتی می رفتند پشت سر ایشان نگاه کردم دیدم سر کوچه آقازاده شان ایستاده است.

حاصل جمع این اطلاعات این شد که مرحوم آقای بهجت مبلغی پول و

یک کیسه کوچک برنج که می شد حمل بکنند این را توسط آقازاده شان فرستاده بودند درب منزل ما ولی برای اینکه مرد با خانواده ما تماس پیدا نکند همسرشان را هم فرستاده بودند که وقتی می خواهند تحویل بدهند خانمشان تحویل داده باشند. و این برای من سؤال شده بود که چرا آقازاده شان این هدایا را نیاورده بود خانواده ما نتوانسته بودند این را تحلیل بکنند که این سرش چه بود، همان یک بار هم همسر ایشان تشریف آورده بودند درب منزل ما، بعدها من متوجه شدم که یکی از مکروهات این است که وقتی مرد خانواده ای در مسافرت است، کراحت دارد که مرد دیگری در آن منزل برود و با همسر او صحبت کند، یکی از مکروهات این است که اگر کاری هم دارد حتی المقدور مرد با آن خانمی که شوهرش نیست صحبت نکند و ایشان برای اینکه این کارمکروه انجام نگیرد، آقازاده و همسرشان را فرستاده بودند مخصوصاً که همسرشان منزل ما را هم بلد نبودند آقازاده شان آن امانت را حمل کرده و سر کوچه داده بود به مادر خود و خودش رفته بود سر کوچه ایستاده بود و خانم آورده بودند آن مبلغ را به همسر ما مرحمت کرده بودند. آن وقت من متوجه شدم که ایشان وقتی می خواهد یک کمکی برای کسی بکند تمام آداب شرعی و مستحبات و مکروهاتش را هم

رعايت مي كند كه مبدا يك مكروهى در اين جريان انجام بگيرد، حالا اگر مكروهى هم بود براى ايشان مكروه نبود. اما راضى نبودند حتى فرزند ايشان هم مبتلا به انجام مكروهى در اين جريان شوند. اوليائى خدا چقدر ظرافت در رفتارها را رعايت مي كنند و اين نکته هاى ظريف و آدابى كه در شرع مقدس وارد شده و رعايتش باعث تقرب هاى جهشي مي شود چه ارزشي به كارها مي بخشد. بلكه اين مكتب آقاي بهجت است يعني مكتب اهل بيت (سلام الله عليهم اجمعين) با رعايت تمام احكام واجب و مستحب و ترك محرمات و مكروهات.

س) درپايان اگر نکته خاصي داريد بفرماييد.

ج) بنده چيز خاصي به نظرم نمي رسد عرض بكنم آنهايي هم كه گفتم اتلاف وقتي بود براي شما يا كسان ديگري كه بشنوند ولي اگر بنا باشد توصيه بكنم به همان چيزي توصيه مي كنم كه آقاي بهجت به ما ياد دادند و آن توسل به اوليائى خدا و در اينجا مخصوصاً براي ما قمى ها و ساكنين قم توسل به بارگاه حضرت معصومه(س) كه ولي نعمت همه ما هستند و بركاتشان شامل حال همه شيبيان مي شود و در درجه اول ما مسئوليت بيشتري براي شكرگزاري اين نعمت و استفاده از اين بركات و خدا محبت ما را نسبت به اين خانواده و نسبت به شخص حضرت معصومه(س) بيشتر كند و ما را مشمول عناياتشان قرار بدهد .